

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

استاد علی دوست

فقه العروة الوثقی

جلسه صد و پانزدهم؛ ۱۴۰۳/۰۳/۰۶

## ادامه جلسه قبل

دیروز در ادامه نقد کلام آقای خوئی مطلبی گفتیم و بعد اشکالی شد و قرار شد شما فضلا بر روی آن اشکال و پاسخش فکری کنید تا امروز رسیدگی شود، چون مطلب، مطلب مهمی است. یک اختلافی ما و درس ما با مثل آقای خوئی پیدا شده و همین باعث شده تا جناب ایشان قائل شوند کسانی که ملکه استنباط دارند نباید تقلید کنند و باید به استنباط پردازند، ولی ما این حرف را نمی‌زنیم، ما می‌گوییم کسانی که ملکه استنباط دارند می‌توانند تقلید کنند و تقلید حرام نیست و استنباط هم لازم نیست تا ملکه را به فعلیت برسانند. اگر یادتان باشد جناب ایشان در آن عبارت مفصل فرمود، چطور کسی که ملکه استنباط دارد بیاید تقلید کند؟ در حالی که اگر خودش استنباط کند چه بسا بسیاری از نظرهای اعلم را تخطئه کند. چنین فردی حق ندارد تقلید کند. کسی باید تقلید کند که اهل استنباط و تخطئه نباشد، اما من که می‌دانم اگر پشت میز استنباط بنشینم در بسیاری از موارد با دیگران اختلاف (مشهور، اعلم، استاد و...) پیدا می‌کنم، من حق تقلید ندارم. ما یک سؤال از ایشان داریم (تحت عنوان شماره ۲ در متن درسی استاد)، آیا میزان برای اینکه من نتوانم تقلید کنم این است من احتمال دهم اگر من مشغول اجتهاد شدم یک سری انظار اعلم را تخطئه می‌کنم و چون چنین نکته‌ای وجود دارد من باید استنباط کنم؟ آیا معیار این است؟ یا اینکه معیار احتمال اصابت بیشتر به واقع و اصابت کمتر به واقع است؟ کدام مد نظر است؟ اینکه من پشت میز استنباط بنشینم درست است که خیلی از انظار اعلم را تخطئه کنم و حتی نظرات مشهور را تخطئه کنم و از نظرات مشهور فاصله گیرم؛ اما ممکن است در کل من احتمال اصابت نظر استاد را به واقع بیشتر بدانم تا اصابت خودم به واقع! به عنوان مثال در غیر اجتهاد، مثلاً کسی متخصص پزشکی است و ملکه تخصص را دارد، درس خوانده اما هنوز مطب نزده، کار نکرده و بیمار هم ندیده است. اما این شخص استادی دارد که کار کرده و درس‌هایی را در دانشگاه خوانده بالفعل کرده است و بر بیماران پیاده کرده است، البته این دانشجو چه بسا وقتی مشغول کار شود خیلی از نسخه‌های استاد خودش را هم قبول نکند ولی در کل اصابت نظرات استادش به واقع، بیشتر از اصابت نظرات خودش به واقع می‌داند. اگر اینطور باشد چطور می‌فرمایید این آدم باید عبارت آقای خوئی این بود، صاحب ملکه استنباط نباید تقلید کند چون چه بسا اگر پشت میز استنباط بنشیند بسیاری از نظرات دیگران را تخطئه کند، ما هم قبول داریم، هر دارنده ملکه استنباطی این‌طور است اگر این احتمال را بدهد. بله آدمی است که در خودش می‌بیند مثلاً حوصله دارد، نبوغ فکری دارد (نه توهم نبوغ) هم وقت می‌گذارد و هم بر انظار بزرگان اشکال دارد این یک استثنا است. اما الان ما داریم درباره کسانی سخن می‌گوییم که صاحب ملکه استنباط‌اند و خدمت مراجع درس خوانده‌اند و لی هنوز وقت نکرده‌اند آن اجتهاد خود را به کار اندازند؛ ما این سؤال از آقای خوئی و شیخ انصاری داریم اینکه صاحبان ملکه نمی‌توانند تقلید کنند (شیخ انصاری می‌فرمود ادله انصراف دارد، پناه به خدا از این انصراف! انصراف زبان که ندارد یکی می‌گوید انصراف دارد و بنده می‌گوییم ادله اجتهاد و تقلید انصراف ندارد، یکی از آن بنای عقلا است، آیا

بنای عقلاً واقعاً انصراف دارد که به آن خواهیم رسید) ما باید با آقای خوئی نرخمان را تعیین کنیم که آیا معیار احتمال اصابت بیشتر است یا معیار این است که بنشینم کار کنم و چند جا را تخطئه می-کنم؟ به نظر ما معیار احتمال اصابت بیشتر است. این نظر ما یک مشکلی دارد که ممکن برخی ما را آن بترسانند که اگر معیار اصابت بیشتر به واقع است. اما واقعاً برای اجتهاد و تقلید موضوعیت قائل هستیم؟ بارها درباره تقلید صحبت کرده‌ایم و گفته‌ایم تقلید موضوعیت ندارد؛ لذا اگر کسی در عمرش تقلید نکرده باشد اما درست کار کند، درست حج انجام دهد، درست نماز بخواند و... نگوئید مگر می‌شود؟ اکثر مردم نماز و روزه و... را انجام می‌دهند و عملشان با یک فتوای معتبر هم منطبق است و تقلید را هم نمی‌دانند چیست. گفتیم تقلید را اینقدر بزرگ نکنید که صاحب عروه فرمود عمل العالی بلا تقلید باطل و ما گفتیم نه. ما این را اضافه می‌کنیم، اجتهاد را هم نباید موضوعیت داد. مثلاً بنده می‌توانم به راحتی درس بخوانم و مجتهد شوم اما دنبال اجتهاد نمی‌روم و احتیاط می‌کنم. برخی می‌گویند اگر اجتهاد ممکن است، احتیاط باطل است و ما انشاءالله می‌رسیم اصلاً باطل نیست، جالب این است که می‌گویند قصد قربت نمی‌آید! من نمی‌دانم این قصد قربت چیست که اگر من به دنبال اجتهاد نرفتم و احتیاط کردم آیا قصد قربت نمی‌آید؟ ببینید ما باید حواسمان باشد چقدر برای اجتهاد باید موضوعیت قائل شویم، چقدر باید برای تقلید موضوعیت قائل شویم؟ بله اگر گفتیم اجتهاد موضوعیت دارد مانند برخی اخباری مانند ابن زهره آن حرف جای خودش. اما اگر ندارد معیار اصابت بیشتر به واقع است. اگر این گونه باشد دیگر ما برای دارنده ملکه استنباط یک نسخه نمی‌پیچیم که همه دارندگان ملکه اجتهاد باید یک بخشی از وقت خود را برای استنباط بگذارند. اینجا این اشکال است که کسی بگوید فردی از ملکه بالاتر رود یعنی اجتهاد فعلی بکند و واقعاً وقت بگذارد، در عین حال احتمال اصابت دیگران را به واقع بیشتر بداند، مثلاً خودش در صلاة مسافر کار می‌کند، حداقل دیگر در این مسئله ملکه نیست بلکه بالفعل است، مثلاً در صلاة مسافر آیا مسیر یوم شرط است یا بیست و دو یا سه کیلومتر شرط است کار کند، اتفاقاً به نظر خلاف مشهور برسد ولی احتمال اصابت نظر مشهور را به واقع بیشتر می‌دهد، یکی از آقایان دیروز سؤال کرده بودند این بود پس شما باید بگوئید این فرد دیگر نباید از خودش تقلید کند چون احتمال اصابت مشهور به واقع را بیشتر می‌داند و شما گفتید معیار احتمال قوی‌تر بودن اصابت به واقع است. آقایان فکر کردید ما می‌ترسیم؟ اگر واقعاً یک همچون چیزی است حداقل جایز از دیگران تقلید کند. اگر من در مسئله‌ای کار کردم و وقت گذاشتم ولی با این همه احتمال می‌دهم رأی مشهور اصابت بیشتری به واقع دارد، ملتزم می‌شوم، ولی یک چیز است و آن اینکه این افتراض در مورد خاص، افتراض غیر واقع یعنی این فرض غیر واقع است، ببینید آقایان اگر من وقت گذاشتم و از صاحب ملکه بودن خارج شدم و صاحب نظر شدم، مثلاً به این رسیدم که در مسافرت مسیر یوم شرط است، این خیلی فرق دارد چون با رفت و برگشت حدود ۶۰۰ یا ۷۰۰ کیلومتر نماز شکسته می‌شود و با رفتن سی کیلومتر و چهل کیلومتر و رفتن تهران و مانند آن نماز شکسته نمی‌شود، اگر با ادله واقعاً به این مطلب رسیدم، من صاحب اجتهاد، نظرم خلاف مشهور است، آیا اینجا معنا دارد که بگویم من اصابت نظر مشهور به واقع را بیشتر می‌دانم؟ مگر اینکه درست کار نکرده باشم و کار ناقص انجام داده باشم. اما اگر من کار کردم و به در این مسئله به قرار رسیدم، بله من می‌توانم چشمم را ببندم و بگویم به طور کلی من اصابت نظر مشهور را به واقع بیشتر از نظرات خودم می‌دانم اما مورد به مورد احتمال نمی‌دهد این مثل این است انسان چشم خود را ببندد و بگوید یقیناً یا احتمالاً بعضی از قطع‌های ما خلاف است. آیا من و شما نمی‌توانیم بگوئیم در زندگی به چیزهایی قاطع می‌شویم ولی جهل مرکب است؟! یعنی هر انسان احتمال می‌دهد حداقل برخی

از یقین‌هایش اشتباه باشد. ولی جالب این است مورد به مورد که پیش می‌آید مثلاً در یک مسئله یقین پیدا می‌کند به او گفته می‌شود مگر احتمال نمی‌دهی اشتباه باشد، می‌گوید من قبول دارم که برخی از یقین‌هایم اشتباه است اما این اشتباه نیست، چون اگر بگویم شاید اشتباه این دیگر یقین نیست. مثال ما این‌طور بوده که ممکن است در کل چشم خود را بر هم نهد و بگوید من اصابت نظرات شیخ انصاری را به واقع نسبت به نظرات خودم بیشتر می‌دانم، این درست است. اما اگر در مسئله خاصی کار کرد مثلاً به این رسید که در غبن نیز ارش وجود دارد، شیخ انصاری می‌فرماید در غبن ارش نداریم، اینجا او دیگر نمی‌گوید اصابت نظر شیخ بیشتر از نظر من است. ولی در کل هست؛ لذا اگر کسی در جاهایی کار نکرده ولو اجتهادش فعلی شده و در بسیاری از موارد کار کرده به قول آقای خوئی که داشت قلبی از مسائل، قلیل خصوصیت ندارد، اگر احتمال اصابت نظر دیگران را به واقع بدهد می‌تواند تقلید کند. بنابراین این اشکال هم اشکال وارد نیست.

اشکال دوم به آقای خوئی این است که شما میزان را برای اینکه صاحب ملکه استنباط خودش به استنباط بپردازد دلیلش را این قرار دادید که اگر کار کند چه بسا نظر دیگران را تخطئه کند. ما جواب می‌دهیم این میزان نیست، میزان اصابت بیشتر و عدم اصابت بیشتر به واقع است.

اشکال دیگر اینکه یادتان است که به آقای خوئی گفته شد اینکه شما بیان داشتی صاحبان ملکه باید اجتهاد کنند و تقلید نکنند، به طلبه‌های درس خوان که صاحب ملکه هم نشدند ولی اگر درس بخوانند می‌توانند صاحب ملکه شوند و بعد مجتهد فعلی شوند، پس به آنها نیز بگویید بروید درس بخوانید، آنها نیز لازم است اجتهاد کنند و حرام است تقلید کنند.

آقای خوئی پاسخ داد: کم فرق بین صاحب ملکه‌ای که ما می‌گوییم با یک طلبه شرح لمعه‌خوان، اصول فقه‌خوان و... تمام مؤلفه‌های تقلید در او است، جاهل غیر عالم و بعد هم آقای خوئی فرمود لا یتمکن من تحصیل العلم که این جمله برای ما خیلی عجیب بود. طلبه‌ای شرح لمعه می‌خواند آیا لا یتمکن من تحصیل العلم؟! بله صاحب ملکه یتمکن بسرعة اما این طلبه یتمکن با کمی فاصله. اما این باعث نمی‌شود که گفته او یتمکن و دیگری لا یتمکن. این مطلبی بود که ماه اشکال گرفتیم.

اما اشکال دیگری که دوست دارم خیلی دقت کنید اشکال ۴ در صفحه ۱۰۴: اشکال قبلی اشکال موردی بود اما این اشکال اشکال روشی است و خیلی جاها به کار می‌آید؛ آقای خوئی اولین بار نیست که سیره عقلا را تحلیل می‌کنند، از سیره حرف می‌زنند و لوازم آن را می‌گویند در حالی که به نظر ما اینها اقتضائات سیره نیست. حالا ارتباط این مطلب به این بحث چیست؟ آقای خوئی فرمود عقلا هم در سیره خود به صاحبان ملکه اجازه مراجعه به دیگران نمی‌دهند. گویا رندی گفته بود عقلا اجازه می‌دهند تا صاحبان ملکه به صاحبان فعلیت مراجعه کنند.

آیا سخن آقای خوئی درست است؟ آیا عقلا این‌طور است؟ مثلاً دانشجویی است که همه کارها را کرده و پرونده پزشکی او کامل است ولی هنوز صاحب ملکه است و هنوز این ملکه را به کار نینداخته است، آیا این در بیماری بستگانش یا خودش به یک استادتری مراجعه نمی‌کند؟! عقلا می‌گویند کار را به خود طرف بسپارید اگر راحت است به دکتر مراجعه کند مراجعه کند (الناس مسلطون علی شوؤنهم)؛ مثلاً مادرش بیمار شده، ملکه هم دارم و می‌توان وقت بگذارد و مرض مادرش را درمان کند و می‌تواند مادرش را نزد استادش ببرد، به نظر شما عقلا این کار را نمی‌کند؟! این چه گزارشی از عقلا

است؟ عرض ما این است که وقتی می‌خواهید از عقلا گزارش دهید این ذهن را عقلایی کنید. جالب است در یک مسئله‌ای بین آقای خوئی و امام خمینی اختلاف است (آخر فقه و عرف مراجعه شود)، آقای خوئی می‌فرماید عرف چنین می‌گوید و امام خمینی می‌فرماید عقلا اینگونه می‌گویند و هر دو بر عکس هم می‌گویند و هیچکدام هم کار میدانی نکرده‌اند. اگر ما می‌خواهیم بگوییم عقلا این را می‌گویند اگر قانون موضوعه دارند باید قوانینشان نگریسته شود. مثلاً من ادعا کنم تا معامله ثبت محضر نشود عقلا آن را رسمی نمی‌دانند! این را از کجا می‌گوی؟ باید قانون کشورها را بیاورید و ببینید که قانون کشورها اینگونه می‌گویند.

عقلا اجازه می‌دهند یعنی می‌گویند یک کسی صاحب ملکه است و همین رسائل و مکاسب و درس خارج مشغول است، این خودش اتوماتیک اجتهاد می‌کند تا هم خودش بفهمد نظرش چیست و هم اگر پرسیدند بگوید. اما یک کسی هم است که کار مهمی دارد آیا عقلا نسبت به این می‌گویند نباید به دیگران مراجعه کنی و باید کارهای دیگری را تعطیل کنی و به اجتهاد پردازی؟ اگر آقای خوئی می‌فرمود من خودم می‌گویم که فرمود و حرف شما محترم است اما این گزارش از عقلا دیگر چیست؟ از این نکته چهارم که دائم بر آن تأکید می‌کردم این بود چه جور باید عقلا را تحلیل کنیم.

اشکال پنجم اینکه آقای خوئی فرمود کسی که ملکه استنباط دارد اگر تقلید کند عقل او را تأمین از عقاب نمی‌بیند. یعنی آدمی که ملکه استنباط دارد، یقین دارد احکامی در حق او منجز است، دو راه دارد: ۱- تقلید کند. ۲- اجتهاد کند. اگر اجتهاد کند عقل وی را تحسین کرده و می‌گوید ملکه استنباط داشتی و وقت گذاری و به نظر هم رسیدی. ولی اگر تقلید کند تأمین از عقاب ندارد. به نظر شما این گزارش از عقل درست است؟

کسی که ملکه استنباط دارد اگر سراغ اجتهاد نرود سراغ رساله بقال و قصاب و... نمی‌رود بلکه سراغ رساله اعلم می‌رود. یک کسی بالاتر از خودش. در اینجا آیا عقل می‌گوید بترس، داری ریسک می‌کنی؟! نهایتاً عقل می‌گوید اگر خودت کار کنی ممکن است در جاهایی اختلاف پیدا کنی؛ در اینجا فوری جواب اول درس ما را می‌دهد که درست است که اگر من اجتهاد کنم ممکن است جاهایی به خلاف نظر استاد و اعلم می‌رسم ولی در کل اصابت به واقع او کمتر از من نیست اگر بیشتر نباشد من هم که مشغول بازی نیستم و کار مهمی را انجام می‌دهم. بنابراین ما هرچه می‌نگریم حق را به سید محد صاحب مناهل می‌دهیم که فرمود صاحبان ملکه استنباط جایز است تقلید کنند و واجب نیست استنباط کنند. اگر واقعاً کار مهم‌تری مشغول است (مهم‌تر که می‌گویم نگویند چه کاری مهم‌تر از استنباط و اجتهاد، مثلاً فرض کنید فردی چند زبان خارجی بلد است و غرب را می‌شناسد و صاحب ملکه است، حالا ما این را به حوزه قم بیاوریم و به او بگوییم اگر برای کس دیگر نمی‌خواهی اجتهاد کنی برای خودت اجتهاد کن. اگر اینطور باشد اصلاً برخی وقت‌ها جایز نیست کار را رها کند و سراغ اجتهاد بیاید).

اصلاح عبارت در متن درسی استاد ص ۱۰۴: «و لا تستبعد لو قلنا بجواز تقلید الغير علی من استنبط فی مسألة و وصل الی رأی فیها و مع ذلك احتمال عقلائیا اصابة الغير الی الواقع اقوی بالنسبة الی احتمال اصابته نفسه فیها و الاشکال بان هذا افتراض غیر واقع لا یسمع». عبارت «و الاشکال بان هذا افتراض غیر واقع لا یسمع» حذف شود، چون اگر شخص در خود مسئله درست کار کرده باشد

هیچ وقت احتمال اصابت بیشتر دیگران به واقع را نمی‌دهد، لذا باید بنویسیم که این فرض، فرض بعیدی است که خودش، کلیاً بله ممکن است احتمال دهد اصابت دیگران به واقع بیشتر است اما اگر در مسئله خاص کار کرده باشد، احتمال اصابت خود به واقع را بیشتر می‌دهد.

## الاقتراح

لا عبرة بتقليد غير المجتهد، كما انه يجب على غير المجتهد التقليد أو الاحتياط.

لا عبرة: لايجوز سيد، به لا عبرة تبديل شد، زیرا بحث جواز و حرمت نیست، بحث اعتبار و عدم اعتبار است. بحث تکلیفی نیست، بحث وضعی است.

أو الاحتياط: به عروه اضافه شد که منظور سيد صاحب عروه نیز می‌باشد.

اما آن مسئله‌ای اضافه کردیم: اولین بار است که غیر از خود مسئله یک ماده الحاقی هم داریم، در قانون نویسی وقتی می‌خواهند اضافه کنند و نمی‌خواهند شماره اضافه شود تا آخر همه‌اش شماره‌ها به هم بخورد به آن قانون الحاقی می‌گویند. علت اینکه من شماره ۲۰ نزدم به جهت این بوده نمی‌خواهم شماره‌ها به هم بخورد.

(اللاحق بالمسألة التاسعة عشرة) :

«لا يلزم على من فيه ملكة الاجتهاد الاجتهاد فعلياً او الاحتياط ان لم يكن على اطمئنان او احتمال يعتد به باصابتة الى الواقع اكثر بالنسبة الى الاعلم بل قد يمنع ذلك اذا كان مانعا اياه عن اشتغاله بامور هامة واجب الاشتغال بها.»

مسئله بعد، مسئله ۲۰ است. مناسب با مسئله ۲۰ مسائل ۲۳، ۳۶، ۴۴ و ۷۲ آمده است. نگویید صاحب عروه حواسش نبوده تکرار می‌کرده است، نه یک جا در رابطه با اثبات عدالت است، یک جا برای اثبات اجتهاد است و جایی برای اثبات اعلمیت است. می‌خواهم بگویم اگر کسی می‌خواهد در این مسئله کار کند باید این مسائل را هم ببیند. تازه در شرایط امام جماعت هم دو تا مسئله داریم که صاحب عروه وارد شده است.

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين